

مهدویت

در میان

سربداران

✻ رسول رضوی



چکیده

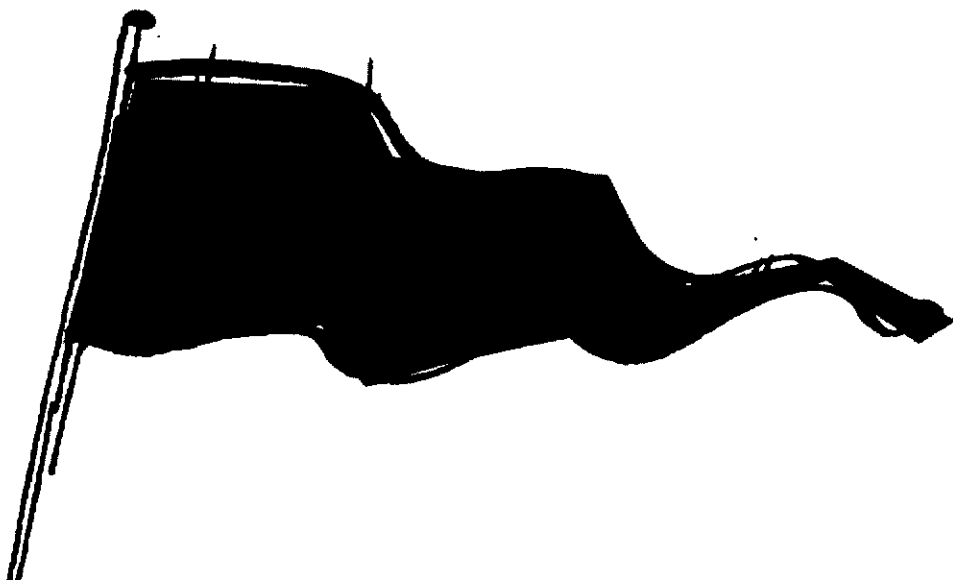
حکومت سریداران اولین قیام مردمی بود که در مقابل مغول قیام کرد و آنان را از سریر قدرت در خراسان بزرگ به زیر کشید. این حکومت علاوه بر ظلم‌ستیزی دو راه‌کار جدید نیز ارائه نمود: اولین راه‌کار، تقریب بین تشیع و تصوف بود که برای اولین بار و قبل از سیدحیدر آملی توسط شیخ‌خلیفه آغاز و شاگردش شیخ‌حسن جوری بعد از وی آن را ترویج کرد و بعدها سرمشقی برای حکومت صفویه گشت.

دومین راه‌کار دولت سریداران، ترویج فرهنگ انتظار و تشویق مردم برای ظهور امام زمان علیه السلام بود که این اندیشه را نیز شیخ‌خلیفه و شاگردش شیخ‌حسن جوری ترویج می‌کردند، ولی درویش‌عزیز آن را به افراط کشاند که به ظهور دولت مهدوی در طوس به مدت شش ماه انجامید. در آن دولت، به نام «السلطان محمد المهدی» سکه زدند. خواجه‌علی مؤید این افراط را تصحیح نمود و آن‌گاه برگزاری مراسم و آیین انتظار که در حله و کاشان نیز رواج داشت، تنزل یافت و خواجه‌علی مؤید، ضمن ضرب نام امام مهدی علیه السلام بر روی سکه‌های سریداران، مردم را به انتظار ظهور آن حضرت تشویق نمود و از افتادن در افراطی که درویش‌عزیز دچار آن شده بود، بر حذر داشت.

واژگان کلیدی

سریداران، تصوف، سلطان‌محمد، سکه، خواجه‌علی مؤید، شیخ‌حسن جوری، انتظار، شهید اول، شیخ‌خلیفه، المهدی.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



اندیشه مهدویت در میان سربداران

سربداران، مردمانی صوفی مسلک و اثناعشری بودند که در غرب خراسان بزرگ و در سال ۷۳۶ قمری به پیروی از تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری علیه ظلم و جور حاکمان محلی و بازماندگان دولت ایل خانی برخاستند و نزدیک به نیم قرن بر غرب خراسان حکم راندند. سربداران، نخستین دولت مردمی بود که با اندیشه شیعی، گرایش‌های صوفیانه و انگیزه زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی عج تشکیل شد و سرمشقی برای قیام‌های بعد از خود گردید.

قیام سربداران در خراسان آغاز و استمرار یافت و در همان‌جا به خاموشی گرایید. جغرافی‌نگاران اسلامی، خراسان را سرزمینی می‌دانند که از شمال تا رود جیحون، از جنوب تا سیستان، از شرق تا غزنه، بدخشان و بامیان و از غرب تا گرگان و بسطام گسترده بوده است.^۱ این سرزمین سه شهر مهم هرات در شرق، نیشابور در غرب و مرو در شمال^۲ را شامل می‌شده است. نقش اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی خراسان در بین دیگر ممالک اسلامی به اندازه‌ای مهم و تأثیرگذار بوده که در همه حادثه‌های تاریخی و اجتماعی نامی از خراسان و خراسانیان را می‌توان یافت. آغاز کار بیشتر حکومت‌ها بعد از بنی‌امیه از ماوراءالنهر و خراسان بوده است. آن‌گاه که مغولان وارد ممالک اسلامی شدند، بعد از شهرهای ماوراءالنهر، خراسانیان اولین قربانیان این یورش بودند و نیشابور سمبل ویرانی، قتل و غارت مغول‌ها شد.

هلاکوخان که قصد تشکیل دولت ایل‌خانی را داشت، کشورگشایی خویش را از خراسان آغاز و پایه‌های قدرت خود را در این سرزمین استوار کرد. دولت ایل‌خانیان با مرگ آخرین خان مغول، ابوسعید ایل‌خانی، در خراسان به پایان رسید و با ظهور دولت سربداری از میان رفت.

ظهور دولتی مردمی با شیوه و ایدئولوژی منحصربه‌فرد، از مهم‌ترین حادثه‌های تاریخی خراسان به‌شمار می‌آید. این قیام به‌دلیل ویژگی‌هایش توجه محققان و تاریخ‌نگاران را به خود جلب کرده است؛ هرچند آنان به جنبه‌های مردمی و انقلابی آن بیشتر توجه کرده‌اند، به دیگر جنبه‌های آن نپرداخته‌اند. به همین دلیل، می‌شاید که به دیگر مؤلفه‌های این قیام از جمله نقش اندیشه مهدویت، در ظهور و استمرار سربداران نیز توجه نمود.

اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان هنگام قیام سربداران

موج دوم یورش مغول با ورود هلاکوخان به فلات ایران، موجب تأسیس دولت ایل‌خانی و از بین رفتن نهادهای سنتی قدرت و مذهب در این سرزمین شد. دولت عباسیان که سمبل مذهب اهل سنت و بهانه اتحاد مذاهب چهارگانه سنی علیه شیعه به‌شمار می‌آمدند، از تخت خلافت فرو افتادند.^۳ قلعه‌های اسماعیلیه که با افراطی‌گری‌های خود همه شیعیان را به غلو و انحراف متهم می‌کردند، یکی بعد از دیگری فتح شدند.^۴ شیعیان، با از بین رفتن دو نهاد یادشده، در امان از تعقیب و شکنجه حاکمان عباسی و آسوده از باطنی‌گری

سربداران، نخستین دولت مردمی بود که با اندیشه شیعی، گرایش‌های صوفیانه و انگیزه زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی عج تشکیل شد و سرمشقی برای قیام‌های بعد از خود گردید.

اسماعیلی، مجال یافتند که مکتب خویش را تبلیغ کنند و ترویج دهند.

حوزه حله، وظیفه ترویج مکتب شیعه را در عصر ایل خانان برعهده داشت. دانش‌مندان بزرگی چون خواجه نصیرالدین طوسی، محقق حلی، ابن طاووس، علامه حلی، فخرالمحققین، شهید اول و... این حرکت را رهبری می‌کردند. تصوف نیز هم‌گام با رشد سریع مکتب تشیع بستر حیات خود را تغییر می‌داد. صوفیان که تا زمان حمله مغول در میان اهل سنت حضور داشتند و تمام بزرگانشان از ابوهاشم کوفی، ابن جنید و معروف کرخی گرفته تا ابراهیم ادهم، یازید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر همگی به داشتن مذهب اهل سنت افتخار می‌کردند، در دوره حکومت ایل خانان متوجه مکتب تشیع شدند و با تغییر یافتن مذهب ساکنان فلات ایران از سنی‌گرایی به تشیع، آنان نیز مذهب شیعه را پذیرا شدند و با گسترش مکتب تشیع مرام آنان نیز گسترش یافت.

طبرستان و دیلم که دو قسمت عمده شمال البرز را شامل می‌شد، هنگام حمله مغول و حتی حملات اقوام قبلی چون غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و... از قتل و غارت آنان کمتر آسیبی دیدند. دستگاه حکومتی نیز به‌خصوص کارگزاران خلفای عباسی، دست‌رس کمتری به این مناطق داشتند. به همین دلیل، شیعیان در شهرها و روستاهای طبرستان و دیلم زندگی می‌کردند. شمال البرز در تاریخ تصوف نیز اهمیت داشته و صوفیان فراوانی از این سرزمین به‌خصوص طبرستان برخاسته‌اند. با وجود این، ظهور شیخ‌خلیفه بنیان‌گذار اندیشه قیام سریداران و سیدحیدر آملی، مهم‌ترین اتفاق در زمان ایل خانان مغول بود که در قرن هشتم به عرصه اجتماع پا گذاشتند. دیدگاه مشترک این دو، تقریب تشیع و تصوف بود.

سیدحیدر آملی که اندکی بعد از شیخ‌خلیفه پا به عرصه گذارد، اولین دانش‌مندی بود که در حوزه‌های شیعه تقریب تصوف و تشیع را رواج داد. وی در کتاب جامع/لاسرار می‌نویسد:

از عنفوان جوانی بلکه از کودکی در تحصیل معارف حقه به شیوه ائمه معصومین علیهم‌السلام و اجداد طاهریم که در ظاهر شریعت شیعه امامیه و در باطن حقیقتی از حقایق صوفیه الهی می‌باشد، کوشش کردم تا این که

توانستم بین این دو توفیق ایجاد کنم.^۵

سیدحیدر، نتوانست کاری کند و شیوه وی، به‌دلیل حضور دانش‌مندان بزرگ حوزه حله، لبنان، بحرین و تربیت‌یافتگان علامه حلی، فخرالمحققین، شهید اول و... در حوزه‌های علمیه شیعه و مناطق تحت‌نفوذ آنها، هواداری نیافت. با این که درباره سیدحیدر آملی و اندیشه‌های وی مطالب فراوانی نوشته شده، محققان به شخص دیگری که از لحاظ تاریخی چند دهه قبل از وی زندگی می‌کرده و شاید برای اولین بار اندیشه تقریب تصوف و تشیع را ترویج داده، کمتر توجه کرده‌اند. این شخص که در تاریخ به «شیخ‌خلیفه» مشهور است، در شمال کوه‌های البرز و در سرزمین طبرستان به دنیا آمد. وی مدتی در آمل شاگرد شیخ‌زاهد بالویی بود، بعدها از وی جدا شد و مدتی در نزد خواجه غیاث‌الدین حموی و علاءالدوله سمنانی به‌سر برد.^۶ گفت‌وگوی شیخ‌خلیفه با علاءالدوله تنها گوشه‌ای از شخصیت شیخ‌خلیفه را باز می‌نماید.

میرخواند در توصیف شیخ‌خلیفه می‌گوید:

در مازندران درویشی بود پاک‌نهاد، شیخ‌خلیفه نام که در آغاز طالب علم بود و قرآن از حفظ داشت و تجوید خوانده بود و علم فراست نیکو می‌دانست، پس از چندی ترک تحصیل کرد... و ملازمت شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی را اختیار کرد. روزی شیخ از او پرسید که به کدام‌یک از مذاهب اربعه پای‌بند است. گفت: «ای شیخ آنچه من می‌طلبم از این مذاهب بالاتر است.»^۷

شیخ‌خلیفه بعد از این گفت‌وگو که به درگیری انجامید، به سبزوار رفت که موطن و مأمّن شیعیان به حساب می‌آمد. مردم سبزوار جذب جلوه‌های معنوی وی شدند و همین امر، پریشانی حاکمان و بزرگان این سرزمین را برانگیخت. ابتدا سعی کردند، او را با اندرز و پند و سپس با تهدید و ارباب و در نهایت با نوشتن نامه و طومار به ابوسعید ایل‌خان بازدارند، ولی هیچ‌کدام سودی نداشت و نتیجه آن شد که مخفیانه و شب‌هنگام وی را در مسجد به دار آویزند و چنین وانمود سازند که وی خود را کشته است.^۸



با این که شیخ خلیفه هم از رجال صوفیه و هم از علمای شیعه به شمار می‌آمد، متأسفانه منابع رجالی شیعه و هم‌چنین تراجم بزرگان صوفیه درباره اندیشه‌ها و افکار وی آگاهی چندانی نداده‌اند. در *مستدرکات اعیان‌الشیعه* گفته شده:

شیخ خلیفه، مؤسس اندیشه قیام سربداران، عالم دینی و شیعه و روشن فکر و مدافع حقوق طبقه زحمت‌کش و مظلوم بود. او صوفی نبود، بلکه تصوف را وسیله‌ای برای رسیدن به هدفش که همان مبارزه با نظام طاغوتی مغول بود، انتخاب کرده بود...^۹

چه شیخ را صوفی بدانیم، چه تصوف را وسیله وی برای مبارزه ببنداریم، همه آنان که درباره وی سخن گفته‌اند، در این باره که شیخ شیعه بوده و نزد اقطاب صوفیه تربیت یافته، هم‌رای و هم‌نظر هستند،^{۱۰} ولی اگر اندکی دایره تفحص خود را بگسترانیم، به عنصر سومی در افکار و شخصیت وی دست می‌یابیم که در منابع به صورت مستقیم بدان اشاره نشده است؛ اندیشه انتظار برای ظهور امام مهدی علیه السلام. به تعبیر بهتر، شیخ نزدیکی ظهور امام مهدی علیه السلام را بسیار تبلیغ می‌کرد و ما در بررسی عقاید شاگردان و مریدان وی با این عنصر در اندیشه شیخ بیشتر آشنا خواهیم شد.

تأسیس حکومت سربداران

دوره اول حکومت سربداران

زندگی‌نامه نویسان شیخ خلیفه، حضور وی در مسجد سبزوار و گرایش مردم به او آن هم به دلیل تلاوت قرآن با صدای خوش را دلیل مخالفت علمای اهل سنت و حاکمان محلی با وی دانسته‌اند.^{۱۱} اما حوادث بعدی نشان می‌دهد که ترویج اندیشه انتظار و نزدیکی ظهور، باعث گرد آمدن مردمان ستم‌دیده از جور مغولان و حاکمان محلی و آماده شدن زمینه برای قیامی بزرگ در سرزمین غرب خراسان، عامل اصلی خوف بزرگان محلی بوده است.

به دار کشیدن شیخ خلیفه در سال ۷۳۶ قمری در مسجد و مخفی شدن جانشین وی شیخ حسن جوری و بعد زندانی شدن وی توسط «امیر ارغون شاه»،^{۱۲} قیام یاد شده را به تأخیر انداخت. امیر عبدالرزاق باشتینی با مرگ ابوسعید ایل‌خانی، در جریان نزاعی که در باشتین به وجود آمده بود، رهبری نظامی این قیام را عهده‌دار شد و بعد از تسخیر سبزوار و به قدرت رسیدن در سال ۷۳۷ قمری، توسط برادرش امیر مسعود در سال ۷۳۸ قمری به قتل رسید.^{۱۳} آن‌گاه امیر مسعود خود حکومت را برعهده گرفت تا آن را به رهبر واقعی قیام بسپرد که درواقع زمینه‌ساز و بسترساز آن بود. قیام‌کنندگان نیز به همین انگیزه با

ظهور شیخ خلیفه بنیان‌گذار اندیشه قیام سربداران و سیدحیدر آملی، مهم‌ترین اتفاق در زمان ایل‌خانان مغول بود که در قرن هشتم به عرصه اجتماع پا گذاشتند. دیدگاه مشترک این دو، تقریب تشیع و تصوف بود

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حمله به قلعه یازو و آزادی شیخ حسن جوری، رهبری قیام را به او سپردند.

میرخواند در توضیح واقعه می‌نویسد:

و بعضی گفته‌اند که امیر وجیه‌الدین مسعود خواست که مبانی دولت خود را استحکام دهد، رأیش بر آن قرار گرفت که شیخ حسن را از بند خلاص کرده، پیشوا و مقتدا سازد و خود لشکرکشی کند... . بالجمله چون شیخ حسن جوری از قلعه بیرون خرامید، درویشان او که ایشان را گورکان نیز می‌گفتند و مدتی انتظار آن روز کشیده بودند، از گوشه‌ها بیرون آمدند و در ظلّ رایت شیخ حسن و امیر وجیه‌الدین سردار، خلقی کثیر مجتمع گشتند.^{۴۱}

شیخ حسن جوری بعد از استادش وظیفه آماده ساختن مردم برای قیام را به عهده داشت و مدام آنان را به این امر ترغیب می‌کرد. برای تحقق بخشیدن به وعده‌های خویش و مرادش (شیخ خلیفه) درباره نزدیکی ظهور، در جنگ‌های متعددی شرکت نمود و در نهایت، سال ۷۴۳ قمری در یکی از جنگ‌ها به‌دست دشمن با توطئه امیر مسعود کشته شد.^{۴۲}

متأسفانه آگاهی ما درباره شیخ حسن جوری اندک است؛ تنها می‌دانیم که وی در اطراف سبزواری به دنیا آمده، تحصیل کرده و به مقام مدرسی ره یافته است. آن‌گاه که شیخ خلیفه در سبزواری معروف و محبوب مردم شد، شیخ حسن جوری نیز در شمار یاران وی درآمد^{۴۳} و بعد از مرگ شیخ خلیفه جانشین وی شد و به هدایت پیروان او پرداخت. بنابر باور عده‌ای از محققان، شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری سازمانی ایجاد کرده بودند که از نوعی ایدئولوژی مهدویت طرف‌داری می‌کرد و با تبلیغ و ترویج فرهنگ انتظار و قریب‌الوقوع خواندن ظهور، حلقه اتصال و اتحادی در میان پیروان آنان به‌وجود آورد. جان اسمیت در توضیح اندیشه‌های حسن

جوری می‌نویسد:

حسن جوری با اتخاذ نوعی ایدئولوژی که هسته مرکزی اعتقادی آن ظهور قریب‌الوقوع امام دوازدهم بود و این‌که تمام مسلمین بایستی خود را برای کمک به مهدی علیه السلام و کار عظیم او آماده سازند، تشکیلاتی مرکب از پیشه‌وران و تجار که معتقد به این آیین بودند، ایجاد کرد که احتمالاً الهام گرفته از نهاد فتوت و سرسپردگی به یک مأموریت مذهبی بوده است.^{۴۴}

برخی نیز گفته‌اند:

تعالیم شیخ حسن و شیخ خلیفه با تکیه بر جهان‌بینی مهدویت بر عدم جدایی دین و دولت تصریح می‌کرد. اعتقاد به مهدویت در تعابیر و ادبیات جنبش سربداران آشکار بود، آن‌چنان‌که شیخ حسن مریدان را به اختفا فرا می‌خواند و از آنان می‌خواست به هنگام ظهور آماده نبرد باشند.^{۴۵}

پس از مرگ شیخ حسن جوری، پیروان وی و نظامیان، گاه به اتفاق و گاه به اختلاف، حکومت سربداران را رهبری کردند. از سال ۷۳۷ قمری آغاز نهضت سربداری تا سال ۷۶۶ قمری و کشته شدن پهلوان حسن دامغانی که آن را دوره اول حکومت سربداران می‌توان نامید، یازده نفر ردای حکومت سربداری بر تن کردند؛ نه نفر از ایشان بعد از مدتی حکومت کشته شدند و دو نفر از ایشان به سلامت از مقام خود عزل گشتند.

طبق شواهد تاریخی، حکومت سربداران در دوره اول حکومتی شیعی شناخته می‌شد که با تکیه بر شعار مکتب تشیع به قدرت رسیده بود. ابن بطوطه در توصیف آنان می‌گوید:

این قوم جملگی مذهب رفض داشتند و سودای برانداختن ریشه تسنن از خراسان را در سر می‌پختند. در مشهد طوس، شیخی رافضی بود حسن نام که از صلحای شیعیان به‌شمار می‌رفت. او اعمال این دسته را تأیید کرد و آنان او را به خلافت برداشتند. حسن سربداران را به عدل و داد توصیه می‌کرد. آیین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می‌ریخت و تا



صاحب آن پیدا نمی‌شد، کسی دست به‌سوی آن دراز نمی‌کرد.^{۹۱}

دوره دوم حکومت سربداران

حکومت سربداران به دلیل اختلافات داخلی بین نظامیان و درویشان شیخی و جنگ با دشمنان خارجی، نتوانست شعایر دینی قیام‌کنندگان را به ظهور رساند. به همین دلیل، بسیاری از هواداران نهضت ناامید شدند و انزوا اختیار کردند. اما حادثه‌ای در گوشه‌ای از حکومت سربداران اتفاق افتاد که جریان این نهضت را عوض کرد؛ دوره اولیه نهضتی را تغییر داد که با قیام عبدالرزاق آغاز شد و تا زمان پهلوان حسن دامغانی ادامه یافت. آن‌گاه گوشه‌نشینان قیام دوباره به صحنه آمدند. درویش عزیز جوری، از پیروان شیخ حسن جوری که در پی منازعه بر سر قدرت به عراق مهاجرت کرده بود، در زمان حکومت پهلوان حسن دامغانی به خراسان بازگشت و در سرزمین طوس در قسمت شرقی دولت سربداری قیام کرد و با کمترین هزینه شهر را به تصرف درآورد.^{۹۲} میرخواند در توضیح حادثه می‌نویسد: در ایام او (پهلوان حسن دامغانی) درویش عزیز از درویشان شیخ حسن جوری که سر فتنه داشت و از بیم یکی از حکام سربدار به عراق رفته بود، باز آمد و در مشهد مقدس به طاعت و عبادت مشغول گشته، خلقی کثیر به دور وی جمع آمدند. ناگاه به معاضدت ایشان خروج کرده، قلعه طوس را بگرفت و پهلوان حسن دامغانی بعد از شش ماه متوجه طوس گشته، درویش عزیز را محاصره نموده و آخر قلعه را گرفته و درویش عزیز را ملامت کرد.^{۹۳}

درویش عزیز که خود را میراث‌دار شیخ حسن جوری و شیخ خلیفه می‌دانست، با بشارت ظهور امام مهدی (عج) کار خود را با مرکزیت طوس آغاز کرد. سخن درویش عزیز که بشارت ظهور را می‌داد، از سکه‌های به‌جامانده از دولت مستعجل او به‌دست می‌آید که در آن «سلطان محمد المهدی» ضرب شده است.^{۹۴} البته وی و هوادارانش ادعای مهدویت یا نیابت آن امام را نکرده‌اند؛ زیرا هیچ دلیلی در منابع اهل سنت و شیعی بر این ادعا نمی‌توان یافت. ادعای زمینه‌سازی و بشارت را می‌توان عملی ناچارگونه در مقابل وعده‌های شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری درباره نزدیکی ظهور دانست که با ضرب سکه به‌نام امام مهدی (عج) نمود پیدا کرد.

پهلوان حسن دامغانی، حاکم وقت سربداران، قیام درویش عزیز را سرکوب کرد و آخر الامر در پی مصالحه‌ای، قرار شد که درویش عزیز با گرفتن چند خروار ابریشم از طوس به عراق عجم برود.^{۹۵}

اندکی بعد از قیام درویش عزیز، یکی دیگر از رهبران سربدار، به‌نام خواجه علی مؤید، در قسمت غربی حکومت سربداران سربرآورد. وی برای پیش‌برد اهداف خود درویش عزیز را از تبعیدگاه فراخواند و او را متحد خویش ساخت^{۹۶} و آن‌گاه به‌سوی سبزوار حرکت کردند. آن دو، بعد از تصرف این شهر، سپاهیان هم‌راه پهلوان حسن را به کشتن اقربا و

ظهور دولتی مردمی
با شیوه و ایدئولوژی
منحصربه‌فرد، از
مهم‌ترین حادثه‌های
تاریخی خراسان
به‌شمار می‌آید. این قیام
به دلیل ویژگی‌هایش
توجه محققان و
تاریخ‌نگاران را به خود
جلب کرده است

خویشانشان در سبزووار تهدید کردند و آنان نیز از ترس عملی شدن این تهدید، پهلوان حسن را کشتند و سر او را به سبزووار نزد خواجه علی مؤید فرستادند.^{۵۲}

بعد از تصرف سبزووار، حکومت در دستان خواجه علی مؤید و درویش عزیز تمکین یافت. این دو که حرکت خود را از شرق و غرب حکومت سربداران آغاز کرده بودند، درباره مذهب و قیام نیز باوری بسیار متفاوت داشتند. اطلاعات ما درباره جزئیات این دو شخص اندک است، ولی از قرائن موجود می توان استنباط کرد که درویش عزیز در قیام خویش که آن را پیش درآمد ظهور امام مهدی عج می پنداشت، به جنبه های صوفیانه و طریقتی بیشتر اهمیت می داد. برای مثال، به دستور او نام «سلطان محمد المهدی» را بر سکه ها ضرب کردند. از بررسی این نام می توان استنباط کرد که عقاید وی اندکی با عقاید تشیع در عراق، قم و لبنان متفاوت بوده است؛ چراکه شیعیان بنابر احادیث متعدد از ذکر نام خاص امام مهدی عج نهی شده اند^{۵۳} و حتی معتقدان به اختصاص نهی به دوره خوف یا دوره غیبت صغرا، چندان به ذکر نام خاص آن امام علاقه ای نشان نمی دادند و از دیگر القاب آن حضرت بهره می جستند، در حالی که درویش عزیز علاوه بر تعیین زمان ظهور، نام خاص آن را نیز بر روی سکه ضرب کرده بود. خواجه علی مؤید، برخلاف درویش عزیز، به جنبه های شریعتی بیشتر اهمیت می داد و باید او را شیعه شریعت گرا و متمایل به تشیع عراق، قم و لبنان خواند. مهم ترین سند این ادعا، دعوت نامه ای است که وی، به واسطه شمس الدین محمد آوی، برای شهید اول فرستاد.^{۵۴} وی در این نامه می نویسد:

... به عرض آن جناب که پیوسته قبله صاحب نظران است، می رسانیم که شیعه خراسان تشنه دیدار شمایند و فیض بردن از دریای فضل و دانشتان. بزرگان علمی این دیار از بد روزگار، پراکنده گشته و بیشتر یا همه شان تارومار شده اند و... از خدای متعال مسئلت چنین داریم که حضرتت به ما افتخار حضور و افشاندن نور بخشد تا از علمش پیروی کنیم و از راه و رسمش رفتار آموزیم.^{۵۵}

شهید اول که هنگام رسیدن پیک خواجه علی مؤید در بند

سنیان متعصب شام گرفتار آمده بود،^{۵۶} در جواب نامه یادشده کتاب *اللمعة الدمشقیة* را نوشت و به خراسان فرستاد.

بنابر گفته شهید ثانی، کتاب /معه در سال ۷۸۲ شمسی تألیف شد و به خراسان ارسال گردید.^{۵۷}

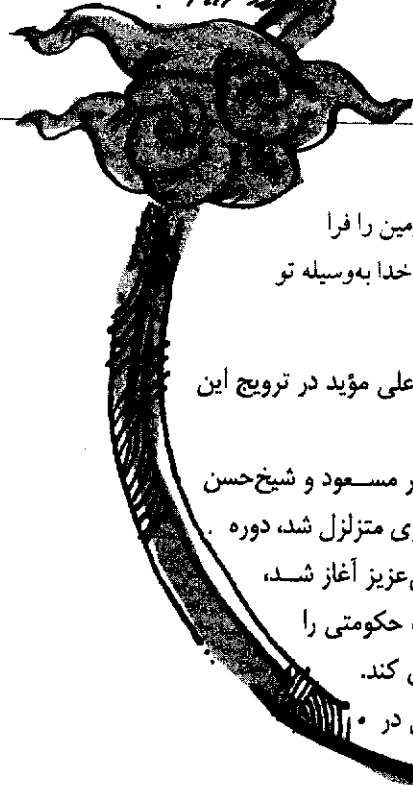
درویش عزیز گرایش طریقتی داشت و خواجه علی مؤید گرایش شریعتی به شمار می رفت، ولی هردو با زمینه سازی برای ظهور امام زمان عج موافق بودند و با هم تا رسیدن به این هدف هم کاری نمودند. اسمیت در این باره می گوید:

علی مؤید و درویش عزیز حدود ده ماه پس از تصرف سبزووار توانان حکومت کردند. یکی از اولین اقدامات آنها برقراری مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی بود که این مسئله از سکه های ۷۶۳ قمری آنها کاملاً مشهود است. در این دوره، هم چنین آیینی ایجاد شد که طبق آن اسب مجهزی را هرروز در هوای گرگ و میش برای ظهور مهدی آماده می کردند.^{۵۸}

البته این آیین مختص یا ساخته سربداران نبود و قبل از آنان در سایر مناطق شیعه نشین نیز رواج داشت، چنان که یاقوت به هنگام توضیح ویژگی های شهر کاشان از احمد بن علی بن باته نقل می کند که در بلاد کاشان انتظار هرروزه ظهور امام زمان عج را می کشند و حتی افزون بر این، با سلاح های جنگی به بیرون آبادی می روند و...^{۵۹}

این بطوطه نیز در توصیف شهر حله می نویسد:

... در نزدیکی بازار بزرگ شهر [حله] مسجدی قرار دارد که بر در آن پرده حریری آویزان است و آن جا را مشهد صاحب الزمان می خوانند. شب ها پس از نماز عصر، صد مرد مسلح با شمشیرهای آخته، پیش امیر شهر می روند و از او اسبی یا استری زین کرده می گیرند و به سوی مشهد صاحب الزمان، روانه می شوند. پیشاپیش این چهارپا، طبل و شیپور و بوق زده می شود و از آن صد تن، نیمی در جلوی حیوان و نیمی دیگر در دنبال آن راه می افتند و سایر مردم در طرفین این دسته حرکت می کنند و چون به مشهد صاحب الزمان می رسند، در برابر در ایستاده، آواز می دهند که «بسم الله



ای صاحب الزمان بسم الله بیرون آی که تباهی روی زمین را فرا گرفته و ستم فراوان گشته، وقت آن است که برآیی تا خدا به وسیله تو حق را از باطل جدا گرداند.^{۳۳}

با توجه به این دو گزارش، می توان نتیجه گرفت که خواجه علی مؤید در ترویج این آیین تحت تأثیر شیعیان قم و عراق بوده است.

همان گونه که دوره اول حکومت سربداران با هم کاری امیر مسعود و شیخ حسن جوری استقرار یافت و با کشته شدن شیخ حسن این هم کاری متزلزل شد، دوره دوم حکومت سربداران با هم کاری خواجه علی مؤید و درویش عزیز آغاز شد، ولی این هم کاری چندان دوام نیاورد. خواجه علی نمی توانست حکومتی را که درویش عزیز در طوس به نمایش درآورده بود، دوباره سازی کند.

وی شیعه دوازده امامی بودن خود را اعلام می کرد و برای مثال در ۷۶۳ قمری نام سکه های دوران حکومتش به سال ۷۶۳ قمری نام دوازده امام را ضرب کرده است. وی به جای این که همانند درویش عزیز از نام سلطان محمد المهدی استفاده کند، نام امام دوازدهم را «محمد حجة الله» آورده است.

همچنین در حاشیه سکه ای که در سال ۷۷۰ قمری در سبزوار ضرب شده، چنین آمده است:

صَلَّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی، عَلَی الْمُرْتَضَی وَ الْحَسَنِ الرِّضَا وَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ وَ عَلَی زَیْنِ الْعَابِدِینَ وَ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ وَ جَعْفَرِ الصَّادِقِ وَ مُوسَی الْكَاسِمِ وَ عَلَی الرِّضَا وَ مُحَمَّدٍ الْجَوَادِ وَ عَلَی الْهَادِی وَ حَسَنِ الْعَسْکَرِی وَ مُحَمَّدٍ حُجَّةِ اللَّهِ.^{۳۴}

اختلاف مشرب بین خواجه علی مؤید و درویش عزیز، باعث شد خواجه علی مؤید فرمان دهد که درویش عزیز و پیروان خاص وی را بکشند. وی افزون بر این به تخریب قبور شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری و لعن و نفرین آنها حکم داد.^{۳۵} این واقعه را نباید به معنای روگردانی خواجه علی مؤید از مکتب تشیع پنداشت، بلکه این گونه رفتار، برائت جویی وی را از افراطی گری های درویش عزیز می نماید و گرنه همان گونه که یاد شد، وی در سال های آخر حکومتش، شهید اول را برای تبلیغ آیین تشیع فراخوانده بود. به گفته همه مورخان، خواجه علی مؤید در تشیع ثابت قدم ماند؛ به گونه ای که میرخواند می نویسد:

خواجه [علی مؤید] ... خود شیعه مذهب بود و در تعظیم علما و سادات به اقصی الغایات کوشید و سادات را بر علما مرجح داشتی و هر بامداد به انتظار صاحب الزمان علیه السلام اسب کشیدی و اسماء دوازده امام بر وجوه دنانیر ثبت نمود و کرم او را نهایت نبود.^{۳۶}

قاضی نورالله ضمن نقل سخن میرخواند، خواجه علی را فراوان کریم، متقی، پرهیزکار و مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر معرفی می کند.^{۳۷}

ترویج اندیشه انتظار و نزدیکی ظهور، باعث گرد آمدن مردمان ستم دیده از جور مغولان و حاکمان محلی و آماده شدن زمینه برای قیامی بزرگ در سرزمین غرب خراسان، عامل اصلی خوف بزرگان محلی بوده است.

در گزارش‌های تاریخی به مذهبی بودن جنگ‌های دولت‌های هم‌سایه و سربداران اشاره‌ای نشده، اما چنان که در منابع آمده، آل کرت بعد از قدرت یافتن خواجه‌علی مؤید در جهادی همراه با شعار مذهبی به جنگ خواجه‌علی مؤید می‌آید؛^{۸۲} زیرا علمای حنفی فتوا دادند که «دفع شیعه بر ملک اسلام واجب است و ملک غیاث‌الدین (۷۷۱ - ۷۸۳ قمری) از آل کرت که حنفی متعصبی بود، جنگ آغاز کرد».^{۸۳}

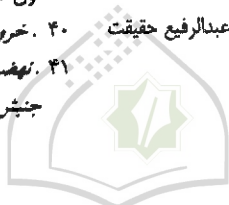
خواجه‌علی مؤید به دلیل دیدگاه شریعت‌گرا و مکتبی خود، بیشتر به تشیع قم، عراق و لبنان گرایش داشته و به دلیل مخالفت با مشرب طریقت‌گرای درویش‌عزیز و هم‌چنین افراط آنان درباره قریب‌الوقوع دانستن ظهور و مسائل مرتبط با آن، پیروان درویش‌عزیز را قلع و قمع کرده است.

هرچند عوامل متعددی در بروز و ظهور قیام سربداران نقش داشته، اندیشه نزدیکی ظهور و بشارت‌های شیخ‌خلیفه و شیخ‌حسن جوری درباره قریب‌الوقوع بودن ظهور امام مهدی علیه السلام مهم‌ترین عامل انسجام سربداران و پیروزی آنان بر حاکمان مغول بوده است. معلوم نیست که اندیشه انتظار فرج در میان سربداران از همان آغاز با افراط همراه بوده باشد، ولی بی‌تردید درویش‌عزیز درباره آن به افراط گراییده و همین امر باعث ایجاد چالش بین او و خواجه‌علی مؤید شده که در نهایت این چالش نیز با کشته شدن درویش‌عزیز و پیروانش فروکش کرد. با این‌همه، پیروان فراری درویش که به حکومت فارس پناهنده شده بودند،^{۸۴} راه او را ادامه دادند و حتی مدتی از نو، سبزووار را تصرف کردند.^{۸۵} با وجود این، آنان نتوانستند به حیات خود ادامه دهند و در نهایت با ورود تیمور لنگ به خراسان و کشته شدن خواجه‌علی مؤید در سال ۷۸۸ قمری، حکومت سربداران به صورت رسمی از میان رفت. اما شاهان صفوی بعد از رسیدن به قدرت، اندیشه آنان یعنی تقریب تشیع و تصوف را برای رسیدن به قدرت و خلعید از صوفیان برگرفتند و عامل مهمی در ایجاد حکومت پهناور و قدرت‌مند صفویه گردید.

پی نوشت ها:

۱. نک: ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، ص ۲۰۲، چاپ سوم: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸ شمسی؛ همچنین نک: حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، ص ۸۸ و ۱۰۱، انتشارات کتابخانه طهوری، بی جا، ۱۳۶۲ شمسی؛ همچنین نک: ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، ص ۱۶۷، چاپ اول: انتشارات شرکت بنشر، ۱۳۶۸ شمسی؛ همچنین نک: حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، به کوشش مایل هروی، ص ۴، چاپ اول: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ شمسی.
۲. یاقوت بن عبدالله حموی رومی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۰، انتشارات دار صادر، بیروت، بی تا؛ ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۶۲، چاپ اول: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ شمسی.
۳. نک: رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ص ۷۱۰-۷۱۶، چاپ چهارم: انتشارات اقبال، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۴. ممان، ص ۶۹۱-۶۹۷.
۵. محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۳۹، انتشارات مکتبه اسماعیلیان، قم، بی تا.
۶. حسن الامین، دایرة المعارف الاسلامیة الشیعی، ج ۵، ص ۳۶، چاپ اول: انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۰ قمری؛ همچنین نک: حسن الامین، مستدرکات احیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۷۷، چاپ اول: انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۸ قمری.
۷. محمد بن خاوندشاه بلخی، روضة الصفاء، تلخیص عباس زریاب، قسم پنجم، ص ۹۹۷، چاپ دوم: انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۵ شمسی.
۸. ممان، ص ۹۹۸.
۹. ج ۲، ص ۱۷۸، با اندکی تلخیص.
۱۰. نک: دایرة المعارف تشیع، ج ۹، ص ۱۳۰، چاپ اول: نشر شهید سعید مجبی، ۱۳۸۱ شمسی.
۱۱. روضة الصفاء، قسم پنجم، ص ۹۹۸.
۱۲. ممان.
۱۳. نک: عبدالعظیم رضایی، تاریخ دهمزارساله ایران، ج ۳، ص ۲۶۰، چاپ چهاردهم: انتشارات اقبال، تهران، بی تا.
۱۴. روضة الصفاء، تصحیح جمشید کیان فر، ج ۸، ص ۴۵۰۳-۴۵۰۴، چاپ اول: انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
۱۵. ممان، ج ۳، ص ۲۶۱.
۱۶. ممان، ج ۸، ص ۴۵۰۰.
۱۷. خروج و عروج سربداران، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۳۰-۱۳۱، انتشارات واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی، ۱۳۶۱ شمسی.
۱۸. دایرة المعارف تشیع، ج ۹، ص ۱۳۳.
۱۹. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موجد، ج ۱، ص ۴۳۴، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸ شمسی.
۲۰. ای. پ. پطروشفسکی، نهفت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، ص ۸۷، چاپ سوم: انتشارات پیام.

- بی جا، ۱۳۵۱ شمسی.
۲۱. روضة الصفا، ج ۸ ص ۴۵۲۱.
۲۲. خروج و عروج سرداران، ص ۹۱.
۲۳. تاریخ ده مزار ساله ایران، ج ۳، ص ۲۶۴.
۲۴. روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۲۲.
۲۵. همان.
۲۶. بحار الأنوار، ج ۵۱ ص ۳۱-۳۴، انتشارات دارالوفاء، بیروت.
۲۷. علی دوانی، مفاخر اسلام، ج ۴، ص ۳۴۱، چاپ اول: انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴ شمسی.
۲۸. عبدالحسین امینی، شهیدان راه فضیلت، ترجمه جلال الدین فارسی، ص ۱۶۸-۱۶۹، چاپ چهارم: انتشارات روزبه، تهران ۱۳۶۳ شمسی.
۲۹. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۷۸، چاپ سوم: انتشارات کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۶۹ شمسی.
۳۰. زین الدین جبعی عاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۱، ص ۹، چاپ دوم: انتشارات مکتبه آیة الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۸ قمری.
۳۱. خروج و عروج سرداران، ص ۱۸۰؛ هم چنین نک: عبدالرفیع حقیقت
- (رفیع)، تاریخ جنبش سرداران و دیگر جنبش های ایرانیان در قرن هشتم هجری، ص ۲۲۸، چاپ اول: انتشارات آزاداندیشان، ۱۳۶۰ شمسی.
۳۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۶.
۳۳. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۳۹.
۳۴. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، ص ۶۸۵ چاپ سوم: انتشارات انصاریان، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۳۵. روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۲۴.
۳۶. همان.
۳۷. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۶۶-۳۶۷.
- انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۶۵ شمسی؛ هم چنین نک: کلیفورد ادموند باسورث، سلسله های اسلامی جدید، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۵۱۴، چاپ اول: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران ۱۳۸۱ شمسی.
۳۸. تاریخ تشیع، ج ۲، ص ۶۸۵.
۳۹. پروین ترکمنی آذر، تاریخ سیاسی اثنی عشری در ایران، ص ۲۸۸، چاپ اول: انتشارات شیعه شناسی، ۱۳۸۳ شمسی.
۴۰. خروج و عروج سرداران، ص ۱۸۶.
۴۱. نهضت سرداران خراسان، ص ۹۳-۹۴؛ تاریخ جنبش سرداران و دیگر جنبش های ایرانیان در قرن هشتم هجری، ص ۲۳۰.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی